

سَلَامُ الْمَعْلُومَاتِ
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org





نگاهی بر زندگی دوازده امام (علیهم السلام) (بخش امام رضا علیه السلام)

نویسنده:

علامه حلی (ره)

ناشر چاپی:

دفتر انتشارات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	نگاهی بر زندگی دوازده امام علیهم السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	ویژگیهای زندگی امام رضا
۶	چند نمونه از دلایل امامت حضرت رضا
۷	نمونه‌ای از فضایل امام رضا
۸	ماجرای شهادت حضرت رضا
۸	جریان شهادت حضرت رضا از زبان عبدالله بن بشیر
۹	جریان شهادت از زبان اباصلت و محمد بن جهم
۹	ریاکاری مأمون بعد از شهادت حضرت رضا
۹	فرزندان حضرت رضا
۹	پاورقی
۱۰	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

نگاهی بر زندگی دوازده امام علیهم السلام

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی: [المستجد من کتاب الارشاد (فارسی)] عنوان و نام پدیدآور: نگاهی بر زندگی دوازده امام (علیهم السلام) / تالیف علامه حلی، حسن بن یوسف، ۷۲۶ - ۶۴۸ ق اقتباس کننده؛ ترجمه محمد محمدی اشتهاردی. بخش مربوط به امام رضا علیه السلام وضعیت ویراست: [ویرایش ۲] مشخصات نشر: قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، انتشارات، ۱۳۷۶. مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص فروست: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی؛ ۳۴۳ شابک: ۷۵۰۰ ریال (جلد زر کوب)؛ ۵۵۰۰ ریال (جلد شمیز) ۱۸۸۷/۹۶۴۴۷۰؛ ۱۹۰۰۰ ریال (چاپ هفتم)؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ ششم) یادداشت: کتاب حاضر برگزیده و خلاصه‌ای با تغییرات از کتاب "الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد" تالیف شیخ مفید می‌باشد یادداشت: چاپ ششم: تابستان: ۱۳۸۰. یادداشت: چاپ هفتم: پاییز ۱۳۸۵. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: ائمه اثنا عشر موضوع: امامت شناسه افزوده: مفید، محمد بن محمد، ۴۱۳ - ۳۳۶ ق الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد شناسه افزوده: محمدی اشتهاردی، محمد، ۱۳۲۳ - مترجم شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی رده بندی کنگره: BP۳۶/م۷ الف ۴۰۱۷ ۱۳۷۶ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷ - ۵۲۵۰

ویژگیهای زندگی امام رضا

بعد از امام موسی بن جعفر علیه السلام مقام امامت به پسرش حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید، چرا که او در فضایل سرآمد همه‌ی برادران و افراد خانواده‌اش بود و در علم و پرهیزکاری بر دیگران برتری داشت و همه‌ی شیعه و سنی بر برتری او اتفاق نظر دارند و همگان آن حضرت را به تفوق بر دیگران در جهت علم و فضایل معنوی می‌شناسند. به علاوه پدر بزرگوارش امام کاظم علیه السلام بر امامت او بعد از خودش تصریح فرموده و اشاراتی نموده که درباره‌ی هیچیک از برادران و افراد خانواده‌ی او، چنین تصریح و اشاراتی ننموده است. حضرت رضا علیه السلام به سال ۱۴۸ هجری (یازدهم ذیقعده یا) ... در مدینه چشم به این جهان گشود، و در طوس خراسان در ماه صفر [۱] سال ۲۰۳ هجری در سن ۵۵ سالگی از دنیا رفت. [۲]. مادر آن حضرت «ام البنین» نام داشت که ام ولد بود. مدت امامت او و مدت [صفحه ۲۰۹] سرپرستی او از امت، بعد از پدرش بیست سال بود.

چند نمونه از دلایل امامت حضرت رضا

۱ - تصریح و اشارات امام کاظم علیه السلام بر امامت رضا علیه السلام، این مطلب را جمع کثیری نقل کرده‌اند از جمله اصحاب نزدیک و مورد اطمینان و صاحبان علم و تقوا و فقهای شیعیان (امام کاظم علیه السلام) که به نقل آن پرداخته‌اند، عبارتند از: داوود بن کثیر رقی، محمد بن اسحاق بن عمار، علی بن یقطین، نعیم قابوسی و افراد دیگر که ذکر آنان به طول می‌انجامد. «داوود رقی» می‌گوید: به ابا ابراهیم (امام کاظم علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم! سن و سالم زیاد شده و پیر شده‌ام، دستم را بگیر و از آتش دوزخ مرا نجات بده، بعد از تو صاحب اختیار ما (یعنی امام ما) کیست؟ آن حضرت اشاره به پسرش امام رضا علیه السلام کرد و فرمود: «هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي إِمَامٌ شَمَا بَعْدَ مِنْهُ» ۲ - «محمد بن اسحاق» می‌گوید: به ابوالحسن اول (امام کاظم علیه السلام) عرض کردم: آیا مرا به کسی که دینم را از او بگیرم، راهنمایی نمی‌کنی؟ در پاسخ فرمود: «(آن راهنما) این پسر من علی علیه السلام است» روزی پدرم (امام صادق علیه السلام) دستم را گرفت و در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برد و به

من فرمود: «پسر جان! خداوند متعال (در قرآن) می‌فرماید (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)؛ ... من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد، [۵] خداوند وقتی سخنی می‌گوید و وعده‌ای می‌دهد، به آن وفا می‌کند». [۴]. ۳ - «نعم بن صحاف» می‌گوید: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد [صفحه ۲۱۰] بودیم، علی بن یقطین گفت: در حضور عبد صالح (امام کاظم علیه‌السلام) بودم، به من فرمود: «ای علی بن یقطین! این علی، سرور فرزندان من است، بدان که من کنیه‌ی خودم (یعنی ابوالحسن) را به او عطا کردم». و در روایت دیگر آمده است که: هشام بن حکم (پس از شنیدن این سخن از علی بن یقطین) دستش را بر پیشانی خود زد و گفت: راستی چه گفتی؟ (او چه فرمود؟! علی بن یقطین در پاسخ گفت: «سوگند به خدا! آنچه گفتم امام کاظم علیه‌السلام فرمود». آنگاه هشام گفت: «سوگند به خدا! امر امامت بعد از او (امام هفتم) همان است (که به حضرت رضا علیه‌السلام واگذار شده است)». ۴ - «نعم قابوسی» می‌گوید: امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «پسرم علی، بزرگترین فرزند و برگزیده‌ترین فرزندانم و محبوبترین آنان در نزد من باشد و او به جفر [۵] می‌نگرد و هیچ کس جز پیامبر یا وصی پیامبر به جفر نمی‌نگرد».

نمونه‌ای از فضایل امام رضا

«غفاری» می‌گوید: مردی از دودمان «ابو رافع» آزاد کرده‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که نام او را «فلان» می‌گفتند، مبلغی پول از من طلب داشت و آن را از من می‌خواست و اصرار می‌کرد که طلبش را بپردازم (ولی من پول نداشتم تا قرضم را ادا کنم) [۶] نماز صبح را در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه خواندم، سپس حرکت کردم که به حضور حضرت رضا علیه‌السلام که در آن وقت در «عریض» (یک فرسخی مدینه) تشریف [صفحه ۲۱۱] داشت، بروم، همینکه نزدیک در خانه‌ی آن حضرت رسیدم دیدم او سوار بر الاغی است و پیراهن و ردایی پوشیده است (و می‌خواهد به جایی برود) تا او را دیدم، شرمگین شدم (که حاجتم را بگویم). وقتی آن حضرت به من رسید، ایستاد و به من نگاه کرد و من بر او سلام کردم با توجه به اینکه ماه رمضان بود (و من روزه بودم) به حضرت علیه‌السلام عرض کردم: دوست شما «فلان» مبلغی از من طلب دارد به خدا مرا رسوا کرده (و من مالی ندارم که طلب او را بپردازم). غفاری می‌گوید: من پیش خود فکر می‌کردم که امام رضا علیه‌السلام به «فلان» دستور دهد که (فعلاً) طلب خود را از من مطالبه نکند، با توجه به اینکه به امام علیه‌السلام نگفتم که او چقدر از من طلبکار است و از چیز دیگر نیز نامی نبردم. امام رضا علیه‌السلام (که عازم جایی بود) به من فرمود بنشین (و در خانه باش) تا بازگردم. من در آنجا ماندم تا مغرب شد و نماز مغرب را خواندم و چون روزه بودم، سینه‌ام تنگ شد می‌خواستم به خانه‌ام بازگردم، ناگهان دیدم امام رضا علیه‌السلام آمد و وعده‌ای از مردم در اطرافش بودند و درخواست کمک از آن بزرگوار می‌کردند و آن حضرت به آنان کمک می‌کرد، سپس وارد خانه شد، پس از اندکی از خانه بیرون آمد و مرا طلبید، برخاستم و با آن حضرت به آنان کمک می‌کرد، سپس وارد خانه شد، پس از اندکی از خانه بیرون آمد و مرا طلبید، برخاستم و با آن حضرت وارد خانه شدیم، او نشست و من نیز در کنارش نشستم و من از «ابن مسیب» (رئیس مدینه) سخن به میان آوردم و بسیار می‌شد که من درباره‌ی ابن مسیب نزد آن حضرت سخن می‌گفتم، وقتی که سخنم تمام شد، فرمود: «به گمانم هنوز افطار نکرده‌ای؟». عرض کردم: آری افطار نکرده‌ام. غذایی طلبید و جلو من گذارد و به غلامش دستور داد که با هم آن غذا را بخوریم، من و آن غلام از آن غذا خوردیم، وقتی که دست از غذا کشیدیم، فرمود: «تشک را بلند کن و آنچه در زیر آن است برای خود بردار». تشک را بلند کردم و دینارهایی دیدم، آنها را برداشتم و در آستین خود گذاردم [صفحه ۲۱۲] (یعنی در جیب آستینم نهادم) سپس امام رضا علیه‌السلام به چهار نفر از غلامان خود دستور داد که همراه من باشند تا مرا به خانه‌ام برسانند. به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم: فدایت گردم! قراولان «ابن مسیب» (امیر مدینه) در راه هستند و من دوست ندارم آنان مرا با غلامان شما بنگرند. فرمود: «راست گفتی، خدا تو را به راه راست

هدایت کند»، به غلامان فرمود: «همراه من بیایند و هر کجا که من خواستم، برگردند» غلامان همراه من آمدند، وقتی که نزدیک خانه‌ام رسیدم و اطمینان یافتم، آنان را برگرداندم، سپس به خانه‌ام رفتم (شب بود) چراغ خواستم، چراغ آوردند به دینارها نگاه کردم، دیدم ۴۸ دینار است و آن مرد طلبکار، ۲۸ دینار از من طلب داشت و در میان آن دینارها، یک دینار بود که می‌درخشید، آن را نزدیک نور چراغ بردم دیدم روی آن با خط روشن نوشته است: «آن مرد، ۲۸ دینار از تو طلب دارد، بقیه‌ی دینارها مال خودت باشد». سوگند به خدا! خودم نمی‌دانستم (و فراموش کرده بودم) که او چقدر از من طلب دارد. روایات در این راستا بسیار است که شرح و نقل آنها در این کتاب که بنایش بر اختصار است به طول می‌انجامد. [۷].

ماجرای شهادت حضرت رضا

وقتی که حضرت رضا علیه‌السلام به سال دویست هجری، به دعوت مأمون ناگزیر از مدینه به خراسان آمد، حدود سه سال آخر عمرش را در دستگاه مأمون (هفتمین خلیفه‌ی [صفحه ۲۱۳] عباسی گذراند). حضرت رضا علیه‌السلام در خلوت، مأمون را بسیار موعظه و نصیحت می‌کرد و او را از عذاب خدا می‌ترساند و ارتکاب خلاف را از او زشت می‌شمرد و مأمون در ظاهر، گفتار امام رضا علیه‌السلام را می‌پذیرفت ولی در باطن آن را نمی‌پسندید و برایش سنگین و دشوار بود. روزی حضرت رضا علیه‌السلام نزد مأمون آمد و دید او وضو می‌گیرد ولی غلامش آب به دست او می‌ریزد و او را در وضو گرفتن کمک می‌کند. امام رضا علیه‌السلام به او فرمود: «در پرستش خدا کسی را شریک قرار مده». مأمون آن غلام را رد کرد و خودش آب ریخت و وضو گرفت، ولی این سخن حضرت رضا علیه‌السلام موجب شد که خشم و کینه‌ی مأمون به آن حضرت زیاد شود (چرا که مأمون یک عنصر متکبر و خود خواه بود و اینگونه گفتار به دماغش بر می‌خورد) این از یک سو و از سوی دیگر، هرگاه مأمون در حضور حضرت رضا علیه‌السلام از فضل بن سهل و حسن بن سهل [۸] سخن به میان می‌آورد، امام رضا علیه‌السلام بدی‌های آن دو را به مأمون گوشزد می‌کرد و مأمون را از گوش دادن به پیشنهادهای فضل و حسن، نهی می‌نمود. فضل بن سهل و حسن به سهل، موضعگیری حضرت رضا علیه‌السلام را فهمیدند، از [صفحه ۲۱۴] آن پس مکرر به گوش مأمون می‌خواندند و او را بر ضد امام رضا علیه‌السلام می‌شورانند، مثلاً توجه همگانی مردم را به امام رضا علیه‌السلام به عنوان یک خطر جدی برای براندازی حکومت مأمون قلمداد می‌کردند و مأمون (خودخواه) را وادار می‌داشتند که از حضرت رضا علیه‌السلام فاصله بگیرد و کار به جایی رسید که آن دو (سالوس خائن) رأی مأمون را نسبت به حضرت رضا علیه‌السلام دگرگون ساختند و او را آنچنان کردند که تصمیم به کشتن حضرت رضا علیه‌السلام گرفت. تا روزی امام رضا علیه‌السلام با مأمون غذایی خوردند، امام رضا علیه‌السلام از آن غذا بیمار شد و مأمون نیز خود را به بیماری زد.

جریان شهادت حضرت رضا از زبان عبدالله بن بشیر

«عبدالله بن بشیر» (یکی از غلامان مأمون) می‌گوید: مأمون به من دستور داد که ناخن‌های خود را بلند کنم و این کار را برای خودم عادی نمایم و آن را به هیچ کس نگویم من این کار را انجام دادم سپس مأمون مرا طلبید، چیزی شبیه تمر هندی به من داد و به من گفت: این را با دست هایت خمیر کن و به همه‌ی دستت بمال و من چنین کردم و سپس مأمون مرا ترک کرد و به عیادت حضرت رضا علیه‌السلام رفت، پرسید حالت چطور است؟ امام رضا علیه‌السلام فرمود: «امید سلامتی دارم». مأمون گفت: من هم بحمد الله امروز حالم خوب شده است، آیا هیچیک از پرستاران و خدمتکاران امروز نزد شما آمده‌اند؟ امام رضا علیه‌السلام فرمود: «نه، نیامده‌اند». مأمون خشمگین شد و بر سر غلامان فریاد زد (که چرا به خدمتگزاری از آن حضرت نپرداخته‌اید). عبدالله بن بشیر در ادامه‌ی سخن می‌گوید: سپس مأمون به من دستور داد و گفت: برای ما انار بیاور، چند انار آوردم، گفت هم اکنون با دست خود

(که به زهر تمر هندی آلوده بود) آب این انارها را با فشار دست بگیر، من چنین کردم، آن آب انار آنچنانی را با دست خود به حضرت رضا علیه السلام (که در بستر بیماری در حال بهبودی [صفحه ۲۱۵] بود) خورانید و همان موجب مسمومیت امام رضا علیه السلام شده و سبب شهادت آن حضرت گردید، او پس از خوردن آن آب انار دو روز بیشتر زنده نماند و سپس از دنیا رفت.

جریان شهادت از زبان اباصلت و محمد بن جهم

«اباصلت هروی» می گوید: وقتی که مأمون نزد امام رضا علیه السلام بیرون رفت، من به حضور آن حضرت رسیدم، به من فرمود: «یا اباصلت! قد فعلوها؛ ای اباصلت! آنها کار خود را (یعنی مسموم کردن را) انجام دادند»، و در این هنگام زبان آن حضرت به ذکر توحید و شکر و حمد خدا، گویا بود. «محمد بن جهم» می گوید: حضرت رضا علیه السلام انگور را دوست داشت، مقداری از انگور را آماده کردند و چند روز در جای حبه های انگور، سوزن های زهر آلود، وارد کردند وقتی که دانه های انگور زهر آگین شد، آن سوزن ها را بیرون آوردند و همان دانه های انگور را نزد آن حضرت گذاردند، آن بزرگوار که در بستر بیماری بود، آن انگور ها را خورد و سپس به شهادت رسید. و گویند مسموم نمودن آن حضرت بسیار زیرکانه و دقیق (با کمال پنهان کاری بود تا کسی نفهمد) انجام گرفت.

ریاکاری مأمون بعد از شهادت حضرت رضا

پس از شهادت حضرت رضا علیه السلام مأمون یک شبانه روز خبر آن را پوشاند و فاش نکرد، سپس «محمد بن جعفر» (عموی حضرت رضا علیه السلام) و جماعتی از دودمان ابوطالب علیه السلام را که در خراسان بودند، طلبید و خبر وفات حضرت رضا علیه السلام را به آنان داد و خودش گریه کرد و بسیار بی تابی نمود و اندوه شدید خود را ابراز کرد و سپس جنازه ی آن حضرت را به طور صحیح و سالم به آنان نشان داد، آنگاه به آن جنازه رو کرد و گفت: [صفحه ۲۱۶] «برادرم! برای من طاقت فرسا است که تو را در این حال بنگرم، من امید آن را داشتم که قبل از تو بمیرم، ولی خواست خدا این بود!». سپس دستور داد جسد آن حضرت را غسل دادند و کفن و حنوط نمودند و به دنبال جنازه ی آن حضرت راه افتاد و جنازه را تا همانجا که هم اکنون محل قبر شریف حضرت رضا علیه السلام است مشایعت کرد و همانجا آن را به خاک سپرد. آن محل، خانه ی «حمید بن قحطبه» (یکی از رجال دربار هارون) بود که در قریه ای به نام «سناباد» نزدیک «نوقان» در سرزمین «طوس» قرار داشت، و قبر هارون الرشید (پنجمین خلیفه ی عباسی) در آنجا بود. مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام را در جانب قبله ی قبر هارون، قرار دادند.

فرزندان حضرت رضا

حضرت رضا علیه السلام در گذشت، ولی فرزندی برای او سراغ نداریم، جز یک پسر که همان امام بعد از اوست؛ یعنی «ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام» (امام نهم) که هنگام وفات حضرت رضا علیه السلام هفت سال و چند ماه داشت. [۹].

پاورقی

[۱] آخر ماه صفر. [۲] عمر شریف آن حضرت به طور دقیق، ۵۴ سال و سه ماه و نوزده روز بود. [۳] سوره ی بقره، آیه ی ۳۰. [۴] بنابراین، طبق سنت الهی، همیشه باید در زمین خلیفه ی خدا وجود داشته باشد که او امام بر مردم است. [۵] در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «جَفَرُ سرخ و سفید نزد ماست. وقتی از آن حضرت خواسته شد توضیح دهد، فرمود: «جفر سرخ» ظرفی است که اسلحه ی رسول خدا در آن است و هنگام ظهور قائم علیه السلام بیرون آید، و «جفر سفید» ظرفی است که تورات و

انجیل و زبور و سایر کتابهای آسمانی قبل از اسلام در میان آن است». (ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸۰). [۶] با توجه به اینکه آقای «فلان» از دوستان حضرت رضا علیه السلام بود. [۷] حضرت رضا علیه السلام حدود ۵۵ سال عمر کرد (از سال ۱۴۸ تا ۲۰۳ هجری) ۳۵ سال آن در زمان پدرش بود (از ۱۴۸ تا ۱۸۳ هجری) و بیست سال دارای مقام امامت بود (از سال ۱۸۳ تا ۲۰۳) و در ۳۵ سالگی به مقام امامت رسید و در سال دویست هجری، مأمون (خلیفه هفتم عباسی) او را از مدینه به خراسان آورد، بنابراین حدود ۱۷ سال بعد از پدر در مدینه بود و آن حضرت در ۲۹ صفر سال ۲۰۳ در خراسان به شهادت رسید، بنابراین، حدود سه سال در خراسان بود و در مجموع با پنج سال آخر، عمرش را در عصر خلافت مأمون عباس گذراند. [۸] «سهل» پدر فضل و حسن، مجوسی بود و بعد به دست «یحیی بن خالد برمکی» قبول اسلام کرد، بعدا یحیی برمکی، فضل، پسر سهل را خادم مأمون قرار داد و کم کم «فضل بن سهل و حسن بن سهل» جزء اصحاب خاص مأمون و رجال کشور او قرار گرفتند تا آنجا که «حسن بن سهل» منشی مخصوص مأمون شد و زمانی حاکم عرب از طرف مأمون گردید، و «فضل بن سهل» «ذو الریاستین» (وزیر کشور و وزیر جنگ) مأمون شد، با توجه به اینکه حسن و فضل، ساخته و پرداخته و دست پرورده‌ی برمکیان بودند و همین فضل بن سهل موضوع ولایت عهدی ساخته و پرداخته و دست پرورده‌ی برمکیان بودند و همین فضل بن سهل موضوع ولایت عهدی را به حضرت رضا علیه السلام پیشنهاد کرد، ولی بعدا مأمون بر او غضب کرد، «غالب» دائی مأمون، او را (در شعبان سال ۲۰۳) در حمام سرخس به قتل رساند. (در این باره به تتمه المنتهی و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۵ - مراجعه شود). [۹] بعضی می‌نویسد: آن حضرت دارای پنج پسر و یک دختر بوده که عبارت بودند از: ۱ - محمدتقی علیه السلام ۲ - حسن ۳ - جعفر ۴ - ابراهیم ۵ - حسین ۶ - عایشه (در این باره به کشف الغمه و فصول المهمه، ص ۳۴۶ مراجعه شود).